

بررسی و ترجمه آزاد مبحث

انفالكم

نوشته آیت الله العظمی منتظری



آیت الله محمدی گیلانی

اقسام زمین و حکم آنها

شیخ الطائفة قدس سره در مسئله ۳ از مبحث احیاء موات کتاب خلاف می فرماید: «زمینهای موات اختصاص به امام داشته و با احیاء، هیچکس مالک آن نمی شود مگر با اذن امام.»

شافعی گفته: هرکس که موات را احیاء کند مالک آن می شود، چه با اذن امام باشد چه بدون اذنش، و ابوحنیفه گفته: مالک نمی شود مگر با اذن، و همین است قول مالک و رأی این دو فقیه اخیر الذکر مثل رأی ما است ولی از آنان راجع به اینکه اختصاص به امام دارد، چیزی ضبط نگردیده، بلکه ظاهر این است که معتقدند، مالک از برای زمین های موات نیست.

دلیل ما طائفة امامیه اجماع و اخبار است که اخبار در این زمینه بسیار است، از

رسول الله صلی الله علیه وآله روایت شده که فرمودند: «در اختصاص کسی در نمی آید مگر آنچه که با طیب خاطر امام باشد و طیب خاطرش همانا وقتی است که اذن در آن دهد» جای یادآوری است که بگویم: منکر سزا بیان کردیم که انفال ملک شخصی امام نیست بلکه انفال اموال عمومی است که جهت بهره برداری نوع انسان خلق گردیده و طبعاً مورد تنافس و رقابت است و زمام آن بدست امام قرار گرفته تا بدینوسیله ریشم های اختلاف و تشاجر قطع شود بنابراین بدون اذن امام بر احدی جائز نیست که در آن تصرف نماید، و شاید آن دسته از فقهاء اهل سنت که گفته اند، احیاء موات نیازمند باذن امام است و در عین حال، بلا مالک است، مرادشان همان است که ما گفته ایم

یعنی محتاج به اذن امام، ولی ملک شخصی امام نیست و در این صورت اختلافی بین ما و این گروه نیست بلی در تعیین امام اختلاف موجود است.

و شیخ الطائفة در مبسوط می فرماید: «زمینهای موات در نزد ما اختصاص به امام دارد با احیاء، کسی مالک آن نمی شود مگر با اذن امام»

علامه حلی در تذکره بعد از ذکر موات چنین فرموده: «زمین های موات در نزد ما اختصاص به امام دارد کسی مالک آن نمی شود اگر چه احیاء کند مگر با اذن امام، و اذن امام شرط است در تملک احیاء کننده چنین زمینی را در نزد علما ما، و ابوحنیفه در این جهت که بدون اذن امام احیاء آن جائز نیست موافقت نموده چه آنکه از طریق

خودشان روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: به اختصاص کسی در نمی آید مگر آنچه که با طیب خاطر امام است و از طریق خاصه حدیث امام باقر علیه السلام است که گذشت و در آن حکایت شده بود عبارتی که در کتاب علی علیه السلام است و دلیل دیگر آنکه نظر امام در آن دخیل است زیرا کسی که زمینی را تحجیر نماید و بنا و عمران نکند از وی مطالبه بنا و عمران یا ترک آن را می نماید پس احتیاج به اذن امام هست مانند مال بیت المال که بدست امام است.

و مالک می گوید: اگر موات نزدیک بنه عمران در موضعی است که مظنه تشاجر مردم در آن است در این صورت محتاج باذن امام است، و گرنه نه، و شافعی می گوید احیا موات محتاج به اذن امام نیست و ابویوسف و محمد نیز به همین عقیده اند. از عبارات تذکره نیز آن مطلبی را که بر آن اصرار داشتیم استفاده می شود یعنی انقال ملک شخصی امام نیست بلکه از بیت المال است.

و در کتاب منتهی فرموده اند: «روشن ساختیم که زمین مخروبه و موات و فراز کوهها و معبرهای سیل و بیشه ها از انقال است که اختصاص به امام دارد، هیچکس نمی تواند بدون اذن امام در آن تصرف نماید در صورتی که امام ظاهر باشد و در عصر غیبت امام، بمجرد اذن از ائمه علیهم السلام تبعه می تواند تصرف نماید»

و محقق بزرگ در شرایع بعد از ذکر موات فرموده اند: «موات اختصاص به امام دارد و احدی مالک آن نمی شود اگر چه احیاء کند مادامی که امام اذن نداده است و اذن امام شرط است پس وقتی که امام اذن دهد، احیاء کننده در صورتی که مسلمان است مالک می گردد ولی کافر مالک نمی شود» و شهید ثانی در مسالک می فرماید: «در صورت حضور امام تردیدی نیست که اذن آن بزرگوار در احیاء موات شرط است پس بدون اذن آن حضرت کسی مالک آن نمی شود»

و این امر مورد اتفاق است.

و محقق ثانی در جامع المقاصد می فرماید: «تردیدی نیست که احیاء موات بدون اذن امام جائز نیست، و این حکم در نزد ما مورد اجماع است» و غیر عبارات مذکوره عبارات دیگری که ذکر نشد به همین منوال است.

این بود قسمتی از کلمات اصحاب ما در این مقام، و آنچه که شایان دقت است این است که مراد این بزرگان از تعبیرات مذکوره چیست؟

آیا مرادشان این است که احیاء و تصرف در موات متوقف بر اذن امام است چه آنکه مقتضای مال امام بودن، همین است و طبیعا در قاعده: لا یحل لأحد ان یتصرف فی مال غیره بغیر اذنه، داخل است؟

با نه مرادشان این نیست زیرا جواز احیاء از اخبار کثیرمائی که گذشت استفاده می شود، بلکه مراد اعلام همانا این است که مالکیت احیاء کننده متوقف بر اذن امام است؟

و بر فرض قبول احتمال دوم، آیا مراد از اذن در کلماتشان همان اذن در احیاء است؟ یا مرادشان اذن در تملک است به این تقریب که اخبار بر جواز احیاء دلالت دارد ولی تملک رقبه متوقف است بر اذن در خصوص تملک که بتواند بهیچ وجهی مانند اینها را انجام دهد؟ همه اینها احتمال می رود ولی پوشیده نماند که ظاهر اخبار گذشته جواز احیاء و حصول ملکیت بسبب آن است و حمل اخبار گذشته بر جواز احیاء بشرط اذن در خصوص تملک رقبه خلاف ظاهر است.

و شاید اخبار مزبوره بمنظور اذن وارد شده است نه بمنظور بیان حکم فقهی الهی علیهذا وجهه نظر روایات یاد شده بیان حکم سلطانی و ولائی است که از رسول الله و عترت اطهارش صلی الله علیه و علیهم اجمعین صادر گردیده است و جنبه اعمال حکومت شرعی در مقام سیاست جامع است

اسلامی را دارد نه جنبه حکم فقهی، نظیر آنچه را که بعضی از اعظم و اساطین فقاहत در قول رسول الله صلی الله علیه و آله: «لا ضرر و لا ضرار» احتمال داده اند مترجم: مبتکر احتمال مذکور در معنای حدیث شریف: «لا ضرر و لا ضرار» حضرت امام است روحی له الفدا می باشند که أدق و النطف احتمالات در حدیث شریف است و مناسب است بطور اجمال این نظر لطیف را توضیح دهم:

بیمبر اکرم صلی الله علیه و آله شثونی را در میان امت حائز است: ۱ - مقام نبوت و رسالت یعنی تبلیغ احکام متلقاه از طریق

زمام اموال عمومی و انقال

در عصر غیبت امام

زمان «عج» باید

در اختیار کسی قرار گیرد

که از جانب ائمه طاهرين

علیهم السلام منصوب،

و نصدی حکومت اسلامی

برای وی جایز باشد.

وحی بجامعه انسانی . ۲ - مقام قضا و فصل خصومت که طبق موازین قضا ، فصل خصومت و رفع تنازع را انجام می دهد .
 ۳ - مقام زمامداری و ریاست و سیاست در ستوای جامعه بشری است ، زیرا آنحضرت از جانب خداوند متعال زمامدار امور است ، و همه افراد بشر رعایای آن سرورند و این مقام سوم غیر مقام رسالت و قضاوت است چه آنکه آن حضرت از حیث مقام نبوت و رسالت فقط ابلاغ کننده احکام الهی است و هیچ گونه در این مقام مولویتی ندارد ، و اگر امر و یا نهی صادر کنند ارشادی است چنانکه در مقام قضاوت نیز حکم آنحضرت

انفال ملک شخصی امام نیست بلکه اموال عمومی است که جهت بهره برداری نوع انسان خلق گردیده و زمام آن بدست امام قرار گرفته تا بدینوسیله ، ریشه های اختلاف و تشاجر قطع شود .

حکم قضائی است نه مولوی و سلطانی .

ولی فرامین آن حضرت از حیث مقام سوم یعنی مقام سیاستمداری و زمامداری ، فرامین و احکامی است که در حوزه زعامت و سرپرستی صادر می فرمایند و در چنین ظرفی احکام مولوی بوده و تخلف از آنها معصیت رسول الله صلی الله علیه و آله است ، و حدیث : " لا ضرر و لا ضرار " از رسول الله صلی الله علیه و آله از این جنبه سوم یعنی بحیثیت سیاست و ولایت صادر گردید ماست که استاد مؤلف (مده) احتمال می دهند روایات جواز احیاء صدورشان بحیثیت ولایتی و سیاسی باشد چنانکه این احتمال بنظر حضرت امام است (مده) اقرب احتمالات در حدیث : " لا ضرر و لا ضرار " است .

و مؤید احتمال مذکور است قول اصحاب صادق علیه السلام در موثقه سکونی بعد از آنکه موات را مختص به احیاء کننده می دانند می فرماید : (بحکم خداوند متعال و رسول او است) زیرا حکم فقهی حکم خداوند است و بهیچ گرامی واسطه در ابلاغ می باشند و حکم الهی ، حکم رسول الله نیست و بدین منوال است خبر عروه از سنن ابی داود و خبر سمره که قبلا گذشت .

و حاصل آنکه اخبار این باب هم طراز اخبار تحلیل وارد در خمس و انفال است و منافاتی ندارد که زمین از آن ائمه علیهم السلام باشد ، بلکه تحلیل متفرع بر مالکیت آنان علیهم السلام می باشد .
 و بر اشتراط اذن امام در احیاء - مضافا به اخبار گذشته که دلالت می کرد . زمین از آن امام است و مضافا بقاعده : " لا یحصل باحد ان یتصرف فی مال غیره بغير اذنه " دلالت دارد شهرت محققه بین رؤسای مذهب و اجتماعاتی که فقهاء عظام نقل فرموده اند و همچنین خبری که شیخ در خلاف از پیغمبر گرامی (ص) از طریق اهل سنت نقل فرمودند که : (با اختصاص کسی در نمی آید مگر آنچه با طیب خاطر امام باشد) بلکه اخبار تحلیل نیز بر این مدعا دلالت دارد که از آنجمله دو خبر صحیح عمر بن یزید

است که در مسئله دوم گذشت و صحیحه کابلی که خواهد آمد ، زیرا تحلیل از جانب آنان علیهم السلام متفرع بر این است که زمین در اختیارشان بوده و تصرف در آن منوط بر اذنشان باشد .

ولی ما کرارا تذکر دادیم که زمین و معادن و غیر اینها از اموال عمومی ، جهت اعاشه نوع بشر خلق گردیده که حیانتشان و سعادتشان در دو جهان بر اینگونه اموال توقف دارد ، پس اگر گفته شود که در عصر عیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه - الشریف بر مسلمین واجب نیست حکومت اسلامی که مجری احکام اسلام و حدودش باشد تاسیس کنند بلکه عصر عیبت عصر هرج و مرج و اسارت در دست طاغوتهای زمان است اگرچه به درازا کشیده شود تا آنکه حضرت صاحب الزمان ظهور کند چنین گویند مای چاره ای ندارد و طبعاً باید قائل باشد که ائمه اطهار علیهم السلام در چنین زمانی انفال را برای همه بشر و لا اقل برای مسلمین و خصوصا برای شیعیان حلال فرموده اند زیرا بدون این اموال حیات و بقا شان ممکن نیست .

و اما اگر معتقد شدیم که تشکیل حکومت اسلامی در عصر مفروض ضرورت دارد و ائمه طاهریین علیهم السلام مسلمانان را یلسو رها نکردند که تن به هرج و مرج و اسارت در دست طاغوتها دهند ، ناگزیر زمام اموال عمومی که از جانب خداوند متعال و رسول الله صلی الله علیه و آله به آنان سپرده شده بود باید در اختیار کسی قرار گیرد که از جانب آنان منصوب و تصدی حکومت اسلامی برای وی جائز باشد و قدر متیقن و مسلم در این صورت فقیه عادل ، آشنای بحوادث زمان و قادر بر اجراء احکام الهی و حدود است ، زیرا همان معیار و ملاکی که زمام آن را بدست امام علیه السلام قرار می داده ایجاب می کند که در اختیار نمایندگان آن حضرت قرار گیرد - که قبلا نیز در مباحث گذشته به تفصیل بیان گردید -

ادامه دارد